

ذکر نهضت  
 موکب فیروزی کوکب حضرت شهرداری  
 از اصفهان به چمن سنگباران و  
 فرار اسمعیل خان ولد شجاع الدین خان زند از بروجرد و  
 سایر وقایع آن ایام

در چمن سنگباران معروض سُدّه سنیّه حضرت شهریار گیتی ستان قاجار کردند که علی خان خمسه‌ای سر به خودسری برآورده، لهذا اردوی کیهان پوی از چمن سنگباران حرکت نمود.

و مقارن این حال معرض و معلوم افتاد که اسمعیل خان بن شجاع الدین خان زند در بروجرد اجتماعی کرده به حکومت می‌پردازد و معادل شصت هزار (۶۰۰۰۰) تومان از تجار و رعایا به تعدی دریافت کرده است.

در روز پنجشنبه چهارم ماه صیام شهریار انجم سپاه گردون غلام از سریند به عزم بروجرد رکضت و نهضت گزید، و اسمعیل خان به محض استماع دل از اجتماع برداشته عنقاوار پنهان گردید. ایلاتی که در آن نواحی با اسمعیل خان زند هم‌داستان و هم‌دستان بودند به حکم شهریار قاجار امیر و الاتبار سلیمان خان قاجار بر سر الوار رفته از فراز کوه و قتل خون‌گناری طوایف بختیاری به نشیب پشته و تلل جاری نموده، زن و بچه ایلات و الوار طعمه غازیان شیر شکار شدند، قتل و غارت و سبی و نهب در آن طوایف در افکندند.

بعد از گوشمالی بلیغ از آن بلاد درگذشته موکب اعلی به علی آباد وارد گشته علی خان افشارخمسه‌لو از حرکت سپاه پادشاهی به اضطراب در آمده در عین خاکساری به تلثیم خاک آستان مروّت پاسبان پرداخت. خاقان پوزش پذیر او را عفو کرده روزی چند در زنجان توقف فرموده از آنجا به گوران دشت عزیمت نمود و اسماعیل خان زند در اصفهان به دست آمده به دربار شاهی فرستادند. نخست او را کور و از آن پس زنده‌اش در گور جای دادند.

و به حکم حضرت شهرداری علی قلی خان برادر و علی خان خمسه‌ای به تأدیب بقایای سرافرازان صفحه لرستان فیلی مأمور شدند و بعد از اندک توقفی در گوران

دشت به دولت و اقبال و حشمت و اجلال به دارالسلطنه طهران آمد.

چون در اوانی که شهر اصفهان از نزول موکب حضرت شهریار قاجار گیتی ستان رشک ده جهان بود، معروض افتاد که یک لک سردار طایفه ایکدریموت ترکمان به ولایت گیوسر هزار جریب غارت افکنده جمعی را کشته و گروهی را زنده برده، جان محمدخان قاجار دولو و کاظم خان هزار جریبی تنی چند به کشتن داده، گرهی از این کار بسته نگشاده. یارلیغ بلیغ پادشاه ترک به مفاخرت حکام بزرگ استرآباد و مازندران صادر و با در شد که به دفع فتنه یک لک سردار یموت کوشند.

و هم در این روزگار خبر رسید که طوایف کولانیه که گروهی بزرگند از ترکمانیه و فی مابین این دو فرقه همواره معارضه و مخالفت است با پنج هزار (۵۰۰۰) سوار جرار نیزه گذار بر اسبهای ترکمانی بر نشستند و راه مراجعت بر یک لک سردار ایکدریموت بر بستند و او را بکشتند و تتمه متابعانش بجستند و گوشمالی به طایفه یموت از حاکم استرآباد رسید که آن طایفه دست از تعدی باز کشیده در زوایای [۸۴] ادب نشستند.

هم در این سال در مازندران خشک‌سالی حادث و عارض گردید و حضرت شهریاری مال و منال دیوانی دارالمرز را به تخفیف رعایا داده ببخشید.

### در ذکر خاتمه کار

امیر موهبت کردار و باذل جلالت شعار حکمران نامدار گیلان

هدایت الله خان بن حاجی جمال خان فومنی (ره) و

تسخیر خطه رشت به سرداری امیرالامراالعظام مصطفی خان دولوی قاجار و

حکومت و ایالت امیر سلیمان خان قاجار قوینلو در بلاد رشت

سابقاً اشارتی رفت که همشیره حاجی جمال خان فومنی از اولاد امیره دباح در عقد نواب سلطان جلیل الشان محمد حسن خان قاجار سعید شهید بوده و خدمات بسیار به آن دارای بزرگواری می‌نموده، چون حاجی مرحوم بعد از مراجعت از مکه در دست اشرار رشت مقتول شد، زمانی بود که سلطان مذکور نیز به سعادت شهادت فایز گردیده بود و دولت کریم خان زند قوت گرفته، لهذا هدایت الله خان ولد حاجی



جمال خان را از حکومت بالارث والاستحقاق او معزول و نظر علی خان برادر شیخ علی خان را حاکم گیلان کرده به فتح ارومی پرداخت.

و در آن ایام که وکیل تسخیر ارومی می نمود بداندیشی امرا ثابت شده جمعی را بکشت و شیخ علی خان را نیز کور کرده، هدایت الله خان رشتی را حاکم گیلان و نظر علی خان را معزول نمود. کار هدایت الله خان در گیلان بالا گرفته از نمارستاق تا رود گر به تصرف داشت و در شروان و بادکوبه معتبر بود و دولتی موروث و مکتسب حاصل کرد، و سالی هفت هشت هزار (۷۰۰۰ - ۸۰۰۰) تومان بیشتر منال دیوانی ندادی، آن نیز از امتعه و اقمشه و دارائی و مخمل و زربافت گیلانی بودی، تا کریم خان وکیل با وی مواصله جست و همشیره وی را به حباله فرزند خود ابوالفتح خان در آورد. و حاجی لطفعلی بیگ آذر صاحب «آتشکده» در تاریخ او قطعه ای گفت که بیت اخیرش تاریخ است و این مصرع تاریخ آن است:

شد جای سلیمان به سراپرده بلقیس

مع القصة هدایت الله خان در عهد دولت کریم خان و علی مردان خان به غایت صاحب اعتبار و دولت و اختیار گردید و علی مراد خان نیز با آن خان جلالت نشان خیال مواصلت کرده ولی مقدر نبود، ثروت و همّت او مشهور عالم و ضرب المثل ترک و دیلم شد و بر اسخیای عالم مقدم بلکه ما حی آثار معن و حاتم آمد، بخششهای او بی منت بود و عطایای او بی ضنت. از آن جمله به ذکر بعضی که مولانا محمد بارفروشی صاحب تألیف تاریخ جدید نگاشته ایراد می رود:

### حکایت

عالم عامل فاضل کامل مجتهد عصر او جناب آقا محمد باقر بهبهانی طاب ثراه از بذل و اطعام وجود و اکرام و عدم مکاسب و مداخل مبلغی مدیون شده بود، وقتی فرزند ارجمند فضایل مآب خود آقا محمد علی را به گیلان فرستاد، امیر جلالت مصیر پس از رعایت لوازم استقبال و تحریم و تکریم بی شمار از ابکار اشراف آن ولایت زوجه ای به جهت او معین و دوسه هزار (۲۰۰۰ - ۳۰۰۰) تومان از اسباب عروسی او را تدارک و تهیه نمود. و در هنگام رجوع به وطن مألوف یک هزار (۱۰۰۰) تومان نقد و دو (۲) قطار اشتر به جهت حمل احمال و نقل انتقال معین داشت و پنج (۵) رأس اسب عربی و ترکمانی و دو (۲) غلام و دو (۲) کنیز به آن

جناب موهبت کرده عذرخواهی نمود. و آن جناب هم کتاب «مقامع» را به نام او مزین کرد و به روزگار او را نیکنام و باقی گذاشت.

### ایضاً

قریه ینگجه داغستان که به خلاف قرای دیگر به تشیع مشهورند با جماعت مذکوره تباین مشرب ورزیدند و به واسطه تقارب کار به تحارب کشید، بسیاری از نسوان و صبیان آن طایفه را اعدای به غارت بردند، مردان آن قریه در آفاق متفرق شده چهارصد و شصت (۴۶۰) تومان جمع کردند که تتمه را نیز فراهم آورده عیال و اطفال خود را از اسیری باز خریدند. درین اوقات به بندر انزلی رسیدند، بی اظهار گماشتگان خان و الاشان حکمران گیلان آنها را به عمارات ملوکانه آورده به وظایف ضیافت پرداختند بعد از چند ماه مهمانان اسیردار از طول مکث در آن دیار به تنگ آمدند، به خدمت آن حاتم عجم و معن دیلم آمده اظهار رخصت نمودند و مستعد اظهار مطلب شدند.

به اشاره آن امیر باذل خورجینی پر از نامه حاضر کردند و بدانها دادند، معلوم شد که اساری به صاحبان خود نوشته بودند که تجار به امر امیر گیلان هفت هزار (۷۰۰۰) تومان داده تمام ما را از اهالی دریند خریدند و به ولایت خود رسانیدند، کلاً جا به جا در خانه های خود ساکن و آسوده و مرفه الحال غنوده انتظار ورود شما را می بریم. در هنگام مرخصی مردان آن ولایت سه هزار (۳۰۰۰) تومان نیز از نقد و جنس به ایشان داده که برای عیال خود ره آورد و ارمغان برده باشند.

### ایضاً

همچنین محله ای از محلات شهر استراباد را تراکمه غارت کرده بودند و اسرای بسیار از آن جا برده، چون صاحبان اسیر شرح حال بدان امیر کبیر عرضه کردند کس فرستاده به دو هزار و هفتصد (۲۷۰۰) تومان اسرای استراباد را خریده به مکان و مقام خود آوردند.

### ایضاً [۸۵]

میرزا طیب هزار جریبی متخلص به طوفان که از شعرای آن عهد بود از غایت استیصال روی بدان کعبه آمال کرد، قصیده ای در مدحت آن امیر باذل معروض داشت و به پانصد (۵۰۰) تومان صلّه نقد خوشنود گردید و این چند بیت وسط به



شکرانه از اوست:

## قطعه

دوشم آمد حاتم طائی به خواب / گفتم ای بزم ت به از بستان مرا  
 می شدی گرز زنده یک بار دگر / می شد این دشوارها آسان مرا  
 گفت طوفان، گیرم آمد در بدن / از دعای دوستداران جان مرا  
 زنده چون مانم که هر دم در سخا / می کشد رشک هدایت خان مرا  
 و صاحب تاریخ مذکور نگاشته که صله طوفان دو هزار و پانصد (۲۵۰۰) تومان اشرفی سه مثقالی بوده است **العهدة علی الزاوی**.

## ایضاً

گویند میرزا ابوالقاسم تفرشی متخلص به هجری از اصفهان به رشت وارد گشت و مدحتی شایان بر او خواند، هزار (۱۰۰۰) تومان نقد و دو صد (۲۰۰) من ابریشم صله و جایزه یافت و خوشنود به عراق عزیمت کرد در راه دزدان وی را برهنه کردند و به اصفهان رسید. هدایت الله خان چون بشنید به پایمردی مدد نامی که خراج به فارس می برد هزار (۱۰۰۰) تومان زر مسکوک نقد به هجری رسید و پس از آن شدت فرجی تمام یافت و تا بود او را دعا و ثنا می راند. و شرح این واقعه بر حاکم و محکوم عراق بر می خواند.

## ایضاً

حاجی لطفعلی بیگ آذر که در جوانی ابراهیم خان افشار را داروغه دفتر بود و در پیری تذکره آتشکده نوشته، در ایام پریشانی روی به گیلان کرده در مضیف خان مذکور مهمان شد. روزی در خدمتش به انشاد مدحتش می پرداخت، چون ثلث اشعار قصیده را بر خواند خاتمی که آن حاتم عهد را در یمین بود و هفتصد (۷۰۰) تومان مقومانش قیمت کرده بودند در دهان آذر نهاد، و دیگر روز ثلث وسط آن قصیده را خواندن گرفت خرقه سمور که تکمه زمرد داشت و بهای بی حد، به آذر خلعت داد، ثلث آخر قصیده را سیّم روز معروض داشته دو هزار (۲۰۰۰) تومانش صله نقد داد و این رباعی از آذر است که در آن باب گفته:

## رباعی

بر درگه تو بپا نشستن نتوان / وز حلقه بندگیت رستن نتوان

استاد ازل چو باز کرد این در گفتم این باب هدایت است و بستن نتوان  
مع القصة وی در زمان خود به جود و سماحت و بزرگوئی و سخاوت بی نظیر بوده،  
حاتم هرگز چنین خاتم ندیده و معن بن زایده نیز چنان مانده نشنیده. و در اخبار آمده  
که السخی حبیب الله و لو کان فاسقاً و البخیل عدو الله و لو کان زاهداً.

### اشکست پی در پی هدایت الله خان از سپاه قاجار

این امیر باذل در عهد دولت شهریار قاجار حضرت آقا محمد خان با وجود  
وصلت سابقه اظهار عقیدتی نمی کرد و به متابعت علی مراد خان زند خورسند بود.  
لهذا چنانکه گذشت مکرر رأی ملک آرای خدیو ایران و دارای قاجار به تسخیر  
گیلان و تخریب بنیان جلال وی تصمیم یافت، و وقتی منهزم از گیلان به شروان رفته  
با مدد و عدد باز آمد و یک دو بار نیز هدایا و تحف ارسال کرد و از شرفیابی حضور  
عذر خواست تا در این سال که چمن گوران دشت مضرب خیام سلطان قاجار گشت  
به احضار او حکمی صادر شد و وی عذر آورد. شهریار عذرپذیر پوزش پسند به وی  
پیغام کرد که:

اگر به واسطه رابطه سلاطین زندیه تا اکنون به معاذیر دل پذیر  
پیوسته به حضور ما نمی پیوستی، اکنون آن دولت ضعیف و صاحب  
داعیه آن گروه جعفر خان از ما به ستوه است، دیگر جای عذر و  
واهمه نمانده است.

خان و الاثنان پاسخ فرستاد که: از آمدن به حضور خایفم و کعبه اقبال را از دور  
طایف.

لهذا خاقان قاجار از او رنجیده خاطر شده به قلع و قمع او رضا داد. و هم از چمن  
گوران دشت شیران پلنگ اوژن در رکاب امیر شهیر کبیر مصطفی خان دولوی قاجار  
به تسخیر گیلان مأمور شدند.

و هدایت الله خان نیز استعداد منازعه کرده ایوانی خان غلام گرجی خود را با  
سپاهی وافر به منزل رستم آباد فرستاد. ایوانی خان مذکور به اسم و رسم خان ایوان



بود نه مرد میدان، در حمله اول شکسته فرار کرده به شهر روی نهاد. مصطفی خان سردار قاجار با دلیران سپاه و شیران رزمگاه به حرکت در آمده روی به شهر نهاده و دست به جنگ گشاده شهر را متصرف شد، هدایت الله خان به پیر بازار که در آنجا استعداد اسباب پیکار آماده داشت رفته به احتشاد حشم و اجتماع خدم کوشید و راه وصول آذوقه بر سپاه قاجار مسدود کرد:

### لمؤلفه

غافل که باز گرسنه بهتر کند شکار

سردار و دلیران رکابش که غالباً استرآبادی و مازندرانی و لاریجانی و تنکابنی بودند در قطع جنگل و طی جندل چون ببر و پلنگ، مصمم نزاع و جنگ به پیر بازار رفته، بازار کارزار را گرم و رایج کردند تا بعد از اقتتال ضعفی در قوت هدایت خان روی نهاد از پیر بازار نیز به قلعه عالی که در ساحل بندر انزلی ساخته بود رفته.

و این قلعه محکمه‌ای بود که استادان فرنگی از سنگ و ساروج بنیاد کرده از آب به هوا برآورده بودند، و آب بحر بر اطراف او محیط بود و بر فراز بروج و باره توپهای تنین تن و جزایرهای صف شکن نهاده و مایحتاج جنگ و غیرهم در آن آماده بود که به سالیان دراز متحصّن را در آن به چیزی حاجت و نیاز نبودی.

سردار قاجار به حکم خدیو کامکار مأمور شد که در بحر و بر و خشک و تر محاربه نماید و هدایت خان را رها نکند تا کار تمام گردد، لهذا [۸۶] سفاین و زوارق از غراب و جهاز و بط و سماوی و ماشویه و ناو فراهم کرده به دریا راند و در میان دریای آب، آتش رزم را اشتعال و التهاب داد. جهازات جنگی حکمران گیلان نیز به جنگ درآمدند و از دو جانب خروش و نعره دیوان عفریت فن و نهنگان سفینه شکن بر فلک پیوست.

### نظم

ز بس سماوی و کشتی ز بس جهاز و غراب  
بر آب گفتی یک شارسان بود رنگین  
چنانکه عرصه شطرنج بحر و کشتیها  
چو اسب و پیل و رخ شاه و بیدق و فرزین  
چگونه باشد بر چرخ ابرهای سفید

همان شرع سفاین به چشم بود چنین  
 نه ابر بود و لیکن چو ابر بود درست  
 که رعد و برقش از کام آهنین تنین  
 همی تو گفتمی سقف فلک شکافته شد  
 وزان شکاف فرو ریخت بر زمین پروین

الغرض چندین روز از بحر و بر و ساحل و بندر جنگ توپ و تفنگ اتصال داشت و ظهر الفساد فی البرّ و البحر به مسامع مجامع رساتیق و شهر همی رسید، از رشاشه خون سرخ ماهیان سپید، همگی قزل آلا می نمودند، و از ترشح دماء و رنگینی ماء هر مرواریدی درست به شاخه مرجان و لعل بدخشان می ماند، تا شبی یکی از قلعه گیان تعمداً در خانه آتش انداخت و به ناگاه قلعه آبی را آتشکده ساخت، دود آه قلعه گیان بر فلک اثیر رسید، سپاه قاجاریه شنلیک کنان و تفنگ افکنان به اطراف حصار هجوم آوردند و محاط قلعه را احاطه کردند.

هدایت الله خان که به انتظار امداد اهالی بادکوبه و شروان و دیگر موافقان در قلعه سکونت داشت و لوای مسامحه می افراشت، چون از خارج و داخل و دریا و ساحل موافقان خود را مخالف و بزمانه سازی و آتشبازی دید، توقف در قلعه را مصلحت ندانسته با فرزندان و محرمان و مقرّبان و نفایس و خزاین در زوارق و سفاین نشسته چون باد راه بادکوبه برگرفت، و چون آتش تند راند و چون برق از حرق و چون تمساح از غرق نیندیشیده روانه شد، و از اطراف شنلیک کردند و به حکم تقدیر در آن منازعه و چالش به تیر تفنگ غلامی طالش هدف گردید، بدان زخم منکر کشته و در دفتر ارباب شهادت و سعادت نام نیکش نوشته آمد. سر آن سرافراز بریده به نزد سردار قاجار آوردند و تن شریفش را در ساحل انزلی به خاک سپردند.

### لمؤلفه

جهان کرم خفت در تیره خاک شد از جسم پاکش برون جان پاک  
 گویند چند تن از اولاد او نیز به قتل در رسیدند و فرزندش فتح علی خان زخمدار  
 رهائی یافت، و در گیتی سالها بماند. چون دریا متموج بود، سحاب متقاطر و سفاین  
 از یکدیگر متفارق شدند و هر یک به سوئی افتادند و سفینه پرخزینه وی به رودسر



افتاد و به تاراج رفت. چون این خبر در دارالسلطنه طهران به حضرت پادشاه ذی شان آقا محمد خان در رسید، مصطفی خان دولو را بخواند و امیرالامراء سلیمان خان قوینلو خالوزاده خود را به ایالت گیلان مأمور فرمود.

و هم در این ایام نواب علی قلی خان برادر شهریار مظفر و منصور از ولایت لرستان و خوزستان رسید و مورد التفات بی کران داور گیتی ستان قاجار گردید.

در ذکر وقایع سال پیچی ٹیل  
یکهزار و دوویست و یک (۱۲۰۱ هـ / ۱۷۸۷ م) و  
نہضت اردوی شہریاری بہ عراق و  
کور کردن علی خان خمسه‌ای و  
ذکر بعضی از احوال جعفرخان زند

بعد از انقضای جشن نوروزی خسرو عجم را رأی مُلک آرای بہ ترکتازی و کین توزی میل فرمود و بہ یاساق یورش عراق پرداخت با سپاہان عرب و عجم و ترک و دیلم و بزرگ و کوچک پهلوی و استرابادی و کُرد و بیات نیشابوری از طہران عزیمت اصفہان نموده، بعد از وصول و نزول در آن شہر مشہور عمارات سعادت آباد را در سعادت قرین ہشت بہشت کرد و ہفت دست را رشک سبع شداد ساخت. و در آن ہفتہ علی خان افشار خمسه‌ای را کہ آوازہ نفاق او در ربیع مسکون منتشر و از موافقین و متوصلین ہدایت اللہ خان گیلانی بود، از دیدن جہان و نقش جہان دیدہ بر بست و بہ کحل عمی مکحول نمود.

پس بہ محال چہار محال و چمن گندمان نہضت گزید و در آن زمین نہزت قرین بہ نخجیر و شکار کبک و غزال و گور شیوہ بہرام گور را تجدید خواست و جعفرقلی - خان سپہبد برادر جلادت سیر خود را در اصفہان گذاشتہ لوای عزیمت بہ چمن سنگباران بر فراشتہ.

در این ایام زکریا بیک کہ بہ اصطلاح گُرجیہ از اوتاد و اشراف گرجستان و وکیل ارکلی خان والی تفلیس بود با پیشکش و تحف و عریضہ اخلاص فریضہ بہ حضور مبارک رسید و مرخص و مخلع شد و بازگشت، و اردوی سرور شہریاران بہ سیلاخور از سنگباران حرکت کرد، و دیگر بارہ سپاہ ظفر پناہ بہ تاخت و تاز و تنبہ و



ایقاظ طوایف بختیاری مأمور شدند.

و پس از اتمام این خدمت شهریار بخت یار همه دان به همدان خرامید، خسرو خان والی سنندج و کردستان به اندیشه در افتاده لطفعلی بیگ عمّ خود را با عریضه و هدایا و خراج یک ساله و پسری چون دو هفته ماه به رهانت فرستاد و از شرفیابی رکاب عذر خواست. چون حقوق خدمات سابقه بر این دولت ثابت داشت خسرو قاجار بر خسرو خان [۸۶] والی سخت ننگرفته عذرهای سُست او را به چشم اغماض پذیرفته به خلعت خاص و ولایت مخصوص آن ملک اختصاص یافت.

و حضرت شهریار از همدان به قزوین عطف عنان و از آنجا به طهران قشلاق گرفت، و در بیست و پنجم ذی قعدة به دارالملک وارد شد.

و معلوم و معروض افتاد که جعفر خان زند به تسخیر یزد رفته، ثقی خان یزدی که حاکمی معتبر و عاملی معمر بوده از امیر محمد خان عرب زنگوئی حاکم طبس استمدادی نموده و او با هزار (۱۰۰۰) نفر به مدد او آمده با جعفر خان زند محاربتی کرده جعفر خان شکستی فاحش دریافته توپ و توپخانه و اثاثه خسروانۀ جعفر خان را متصرف شده و خان زند به فارس فرار گزیده، و امیر محمد خان را پس از این فتوح هوائی در سر افتاده و طمعی خام به خاطر راه داده، هوس تسخیر اصفهان و جلوس به تختگاه شاهان کرده، محمد حسین خان و اسمعیل خان عرب عامری که از جانب جناب شهریار قاجار ضابط و حاکم نطنز و اردستان بوده اند نیز او را ترغیب و تحریک به آمدن اصفهان نموده اند، و امیر محمد خان عرب طبسی به بلوک رودشت در آمده و منتظر فتوحات شهر و دشت شده.

### ذکر محاربه

#### جعفر قلی خان قاجار با

#### امیر محمد خان عرب طبسی و انهام او به طبس و

#### رحلت در محاصره سبزوار

حضرت شهریار قاجار چون از واقعه داعیه و اهیه امیر محمد خان عرب اطلاعی حاصل فرمود، در نظر انورش بس عجیب آمده که: این عرب عامری نژاد جامیس

نهاد، همانا مجنون گشته که با وجود حسب و نسب شهریار ترک افراسیاب نسب چنگیز حسب، سلجوق حزم، تیمور عزم قصد تسخیر عراق کرده، همانا آجام ایران را از شیران خالی دیده، نامه به جعفر قلی خان نگاشت که:

با وجود چون تو سپهبدی در عراق این عرب طبسی را به رودشت  
رو نهادن چه درخور است، همانا ما و تو را گمان جعفرخان زند سست  
پیوند کرده و به دعوی سالاری سر برآورده، همنامی من او را سود  
ندارد، اسم را رسمی همی شاید و جسم را جانی همی باید.

چون جعفر قلی خان سپه سالار ایران این تهدید شنید مانند ضیغمی غضبان  
برآشت:

### لمؤلفه

بزد کوس روئین و لشکر براند همی خاک بر چرخ اخضر فشاند  
به رگها در او را بجوشید خون دو رخ کرد از آن جوش خون لاله گون  
سر تیغ را رشگ الماس کرد رخ خاک هم رنگ روناس کرد  
اگرچه در آن ایام سپهدار والامقام در هنگام نخجیر و شکار از اسب بادپیمای فرو  
غلطیده صدمتی بر پایش عارض گشته بود، ولی عذر لنگ را قیاس بر هراس کرده با  
آن حال به امیر محمد خان مصاف آراست. با آنکه ازدحام سپاه امیر محمد خان از  
هفت هزار (۷۰۰۰) گذشته بود و مدت دو (۲) هفته رفته جنگ در میانه قایم و  
متصل بود، در سیم هفته امیر محمدخان به هزیمت رفته و مصطفی قلی خان برادر  
در این محاربات کمال شجاعت آشکارا کرد. و امیر محمد به طبس گریخت و به تون  
رفت و بر سر سبزواری ایلغار برد و الله یارخان سبزواری را محصور کرد. و هم در آن  
اوقات از اسب در افتاده عمرش به سر آمد.

### در ذکر وقایع دیگر

و از جمله وقایع غریبه اینکه در این سال باقر سلطان نوری از طایفه نایب که از  
ملازمان حضرت شهریار بود از اردو فرار کرده به مازندران رفته سر به طغیان و  
عصیان برآورد، هزار (۱۰۰۰) کس از اشرار برگرد او جمع شدند و او را باقرخان



خواندند. محمد حسین خان قاجار قویتلو حاکم مازندران در محل موسوم به امیر و گوهر که نام عاشق و معشوقی دارالمرزی است با او مصاف داده آن بقر را گرفته به طهران فرستاد. و پوست از تن آن گاو بی شیر و شاخ برکنندند.

و همچنین احمد علی نام گرجی در جنگلها فساد می کرد و مردم می آزد و او را نیز بگرفته بکشتند و رعایا از بیداد این مفسدین آسوده و فارغ بال شدند:

### بیت

گیرم که مارچوبه کند تن به شکل مار

کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

و هم در این سال جعفر خان زند به تسخیر لارستان فارس اهتمام کرد چه که ولدان نصیر خان لاری که پدر ایشان در ایام محاصره شیراز به خدمت سلطان قاجار محمد حسن خان آمده بود به مباحث سلاطین زند بی پیوند بودند، و متابعت بدان طایفه نمی نمودند. لهذا جعفر خان که دست تصرفش از آذربایجان و عراق عرب و مازندران و طهران و گیلان حتی اصفهان و یزد کوتاه شده بود، به تصرف لارستان جزو فارس رضا داد و لطفعلی خان پسر خود را بدان ولایت بفرستاد.

عبدالله خان و محمد خان فرزندان نصیر خان بیگلربیگی مذکور مغلوب شدند و لارستان به تصرف سپاه زند در آمده، کوه کیلویه و لارستان بعد از داعیه مدت مدید به تصرف جعفر خان در آمد و مع هذا بنیان آن حکومت متزلزل بود و اساس آن حشمت متخلخل.

# در ذکر حرکت حضرت آقا محمد خان به عراق و مأموریت فتحعلی خان به یزد و تمکین تقی خان و اضمحلال جعفر خان

در بهار سال فیروزی مآل یکهزار و دوست و دو (۱۲۰۲ هـ / ۱۷۸۸ م) حضرت خدیو قاجار از دارالسلطنه طهران با سپاهی انبوه و صفوفی چون کوه روی به ساحت عراق کرده نواب امیرزاده آزاده نایب السلطنه العلیه العالیه فتحعلی خان مشهور به باباخان را مأمور به تسخیر یزد و تدمیر تقی خان یزدی [۹۰] فرمود و اردوی کیهان پوی شهرباری به چمن گندمان و کوشک زرد نهضت گزید. و منظور نظر شهریار بحر و بر تنبیه طوایف ایلات فارس خاصه ایل قشقائی بود؛ اما به وقتی در سرحدات ییلاق فارس رسیده که ایل مذکور از بیم شاه منصور کوچیده قاچقائی شده بودند. لهذا موکب فیروزی کوکب شهریار قاجار به منزل مشهور به مشهد امّ - النبّی و موسوم به مرغاب که مقبره کیخسرو<sup>۱</sup> است نزول فرموده جلالت کیخسروی و عدالت خسروی را تجدید فرمود و ایلات آن حدود را غارت کرده، بعد از چندی که معلوم آمد از جانب خصم تقدیمی به رزم نخواهد شد و در شهر بند شیراز که حصارش با فلک البروج انباز است متوقف و متحصن گردیده و ایام شتا در رسید، خاقان منصور قاجار به عراق مراجعت گزید.

در آن سال سلطان گیتی ستان جعفرقلی خان و علیقلی خان بلوکات شیراز را به

---

۱. در مشهد مرغاب مشهور به مشهد مادر سلیمان، مقبره کوروش کبیر پادشاه امپراطوری هخامنشی است، تا قبل از حفاریها و پدید شدن علم باستانشناسی این مرقد به افراد گوناگون نسبت داده می شد.



غارث و تاراج شیرازه از یکدیگر گسیخته به حضرت اعلی بازگشتند. و نواب شاهزاده جهانبانی یعنی نایب السلطنه فتح علی خان بن ابوالفتح حسین قلی خان که بر سر یزد رفته بود از اجتماع عساکر سلطانی، تقی خان را تخویف و تهدید تمام کرده، مشارالیه اظهار ارادت و خدمتگزاری نموده کلام الله مجیدی به خط میرزا احمد نیریزی نسخ نگار به حضرت پادشاه قاجار شفیع انگلیخته به ضراعت و اطاعت در آمد و دادن باج و خراج را بر رقبه گرفت. و به حکم اقدس شهرداری نواب فتح علی خان سردار به عراق بازگشت و عمال یزدی را به حضور اعلی آورد. خلعت ایالت و یارلیغ جلالت به اسم تقی خان آماده و نگاشته و انفاذ و ارسال یافت. نواب علی قلی خان با دو سه هزار (۲۰۰۰ - ۳۰۰۰) کس به توقف اصفهان مأمور و موکب حضرت اعلی به مراجعت طهران عزیمت گزید.

و چنانکه سابقاً بر سبیل اجمال اشارتی رفت اسمعیل خان که مدتی در عراق و بروجرد راه مفاسدت می پیمود و منهزم می گردید به اصفهان افتاد و به لباس درویشان ملبس شد، و حال او بر وکلای دولت قاجار به مکشوف گردید، او را گرفته به دارالسلطنه طهران فرستادند، نخست کور و سپس منزلش در گور شد.

### آمدن جعفر خان زند به اصفهان و عزیمت آقا محمد خان به قصد جعفر خان زند

چون جعفر خان زند شنید که حضرت شهریار قاجار آقا محمد خان به طهران رفت و علی قلی خان قاجار برادر آن شهریار با دو سه هزار (۲۰۰۰ - ۳۰۰۰) کس در عراق ساخلو است پیاده و سوار مملکت فارس را جمع کرده به عراق آمد، قبل از ورود محمد خان زند را به تسخیر قمشه مأمور فرمود. اهالی قمشه به مدافعه پرداختند و منهزم شدند.

جناب علی قلی خان برادر پادشاه ایران و صاحب ولایت اصفهان چون از حضرت اعلی حکمی نداشتند و مأمور به مبارزت نمی بودند از شهر اصفهان به دارالمؤمنین کاشان آمده حقایق حال را به حضرت شاه کشورگیر و خاقان بی نظیر معروض داشت. و سرکار نواب جعفر خان جلیل الشان مدعی پادشاهی و سلطنت

کل ایران بعد از دو روز از رفتن علی قلی خان که اطمینان حاصل فرمود به دارالسلطنه اصفهان به ساعتی مسعود نزول اجلال فرمود.

بر مردمان محقق مدقق مکشوف و لایح و روشن و واضح می‌گردد که صوادر اتفاقیه را بعضی دقایق است و برخی حقایق که بی مقصود و غرض نگارنده مکشوف و مشهود می‌گردد، مرد صاحب سیر داند و بیند که از حرکات و سکنات هر کس چه به ظهور آمده، چون چنین شد غرض و مرض و حقیقت و مجاز مبهم و مخفی نماند. میرزا صادق تفرشی منشی دیوان اعلی صاحب تاریخ زندیه که در همه مقامات و مقالات تعصب کرده نوشته است که: حضرت آقا محمد خان قاجار به محض اطلاع و استحضار از ورود جعفرخان زند به اصفهان فی الفور با سپاهی جزّار غیر فرار از طهران عزیمت اصفهان کرد. چون مقدمات حرکت و نهضت جناب آقا محمد خان مقروع سمع دارای فریدون سیرگردید سران سپاه و خاصان درگاه را در مجلس شوری طلبید، صلاح در درنگ و مصلحت در جنگ ندیدند و از اصفهان به شیراز رفتند.

مردم دانشور داند که بطش و سیاست و قهر و ریاست حضرت شهریار قاجار را در نهاد سلاطین زندیه چه قدر رعب و رهب بوده که به محض استماع حرکت حضرت آقا محمد خان از طهران به صوب اصفهان، جعفرخان زند را با سپاه فارس اصلاً قدرت توقف در عراق نبوده، تمثیل این حکایت قصه پشه و صرصر است که جلال‌الدین مولوی در مثنوی گفته و آن معنی بر ارباب خبرت ظاهر است.

چون جعفرخان از شیراز بیرون نیامد و اردو در مرغاب بماند، علی قلی خان به غارت اطراف شیراز رفته سیون را قتل و غارت و مرودشت را تاخته مراجعت کرده در رکاب حضرت شهریار قاجار آقا محمد شاه به اصفهان آمد. و نواب شاهزاده نایب السلطنه فتحعلی خان قاجار به پذیره رفته خدمات کرد پیشکشها داد. و موکب پادشاهی بعد از چندی توقف از عراق به طهران توجه کرده قشلاق در ری گزیده به انتظام ملوک پرداخته. و ورود آن حضرت در پنجشنبه بیست و دویم محرم الحرام سال یکهزار و دویست و دو (۱۲۰۲ هـ / ۱۷۸۸ م) بوده است.



## اطغیان علیه جعفرخان زند

و در این سال اهالی بنادر عمان نیز با جعفرخان طغیان ورزیدند و امیرزاده لطفعلی خان را به بندر عسلویه و انتظام آن سامان مأمور فرمود و لطفعلی خان بدان حدود رفت؛ [۹۱] و چون تمامی طایفه زندیه و فارسیه از دولت جعفرخان قرین نو میدی بودند با وی مخالفت نمودند. اولاً حاجی علی قلی خان کازرونی بود که با جعفرخان زند بعد از هزیمت آغاز از اصفهان و کاشان مخالفت کرده یاغی شد. و درین ایام صیدمرادخان و چهار نفر از اخوان او و پسر اسمعیل خان زند، ابراهیم خان با علی قلی خان کازرونی گرفتار جعفرخان و در خلوتی از خلوات ارک کریم خانی که حرمخانه جعفرخان بود مقید و محبوس شده بودند و از زندگانی مایوس و اما به امید فرج بعد الشدة صبور و شکور می زیستند و در چاره کار خود بودند و انجام کار آنها در مقام خود نگاشته خواهد آمد.

### در بیان خروج آغازی و فتنه سازی

#### جناب امیرزاده والاتبار مرتضی قلی خان

#### خلف الصدق سلطان شهید محمد حسن خان قاجار

#### در شروان و طالش و گیلان و

#### ذکر صوادراوامر آن صفحات علی الاجمال

در طی مقالات و ضمن حالات از اولاد خاقان شهید محمد حسن خان ذکری رفت و مذکور شد که رضاقلی خان و مرتضی قلی خان با برادر اکبر چه خلافها کردند و حاصلی نبخشید و به دولت زندیه متوسل شدند آن نیز فایده ای نداد. رضا قلی خان به خراسان و مرتضی قلی خان به بادکوبه و شروان افتاد. رضاقلی خان به خراسان درگذشت و مرتضی قلی خان در حدود مذکوره خروج و فتنه انگیزی می کرد. چون حکام شروان و بادکوبه و طالش با هدایت الله خان راهی داشتند گاه گاه از او حمایتی و رعایتی می کردند تا چنانکه مرقوم شد، روزگار زمان آن خان بزرگوار را نیز در نوشت و گیلان به امیرسلیمان خان قوینلو بن محمد خان قاجار خال



نیکو خصال پادشاه پادشاهزاده و سلطان سلطان نژاده آقا محمد شاه بن محمد حسن خان قاجار مفوض گردید.

نواب مرتضی قلی خان که در حدود طالش و شروان مترصد خلاف و مصمم مصاف با سپاه شهریار گیتی پناه بود و در سال گذشته با مصطفی خان طالش و فتحعلی خان حاکم قبه و شیخ علی خان والی بادکوبه موافقت کرده بر سرگیلان آمده و غارت در انداخت، و آن در هنگامی بود که شهریار ایران به مدافعه اعادی رفته و نواب باباخان یعنی فتح علی خان نایب السلطنه در فیروزکوه بیلاق داشت.

و امیر سلیمان خان قاجار قوینلو بعد از اظهار سلیمان خان یرلیغی به مهدی خان حاکم تنکابن نگاشته به معاونت سلیمان خان مأمور شد و راه خروج و دخول او مسدود آمده، اهالی خلخال و خمسه و طارم نیز موافقت کرده مرتضی قلی خان را منهزم کردند و او مراجعت کرد.

در این سال دیگر باره با جماعتی پیاده و سواره به موافقت مصطفی خان طالش و متابعت هفت هزار (۷۰۰۰) کس در اوایل شهر ذیحجه الحرام به تسخیرگیلان آمد و آن عسکر را در کسکر فرود آورد. امیر سلیمان خان به واسطه مخالفت اهالی گیلان از رشت به قزوین آمده متوقف گشت، و مرتضی قلی خان بی زحمت منازعه گیلانات را تصرف نمود. شهریار صایب رأی عقده گشای سلیمان خان را به حضور خود خواند و تحقیق این کار کرد. پس از استحضار از کم و کیف اوضاع مؤالف و مخالف آن دیار عساکر نصرت مآثر را احضار کرد و کوچ و عیال مرتضی قلی خان را از مازندران به طهران خواست و سپرد.

و محمد حسین خان قاجار قوینلو که در آن هنگام به نظارت خاصه منصوب بود با دو هزار (۲۰۰۰) سوار روانه و بدو فرمود که: منتظر امداد و مأمورین متعاقب خود باشد. او بی ملاحظه عواقب و وصول جنود و رکائب مبادرت به رزم کرد و منهزم شد. پس سلیمان خان قاجار و امیر محمد حسین خان ارجمندی فیروزکوهی و میرزا محمد خان لاریجانی با ده هزار (۱۰۰۰۰) پیاده و سوار در رسیدند، و در روز دوازدهم محرم الحرام در چهار فرسنگی گیلان مقدمه مبادرت به مبارزت برآراستند. نخست مصطفی خان طالش به عزم رزم و چالش به پیش آمده به یک حمله منهزماً به پس نشست، و سیم روز سلیمان خان قاجار با افواج نصرت شعار به

اطراف شهر رفته، مرتضی قلی خان نیز با نه هزار (۹۰۰۰) کس به مقابله مقاومت کرده دست به استعمال آلات محاربه برگشادند.

و در آن رزم برادر مصطفی خان طالش با امیر محمدحسین خان فیروزکوهی در آویخت و از دو جانب دلیران ایران به محاربه و مضاربه سرگرم شدند، و در آن بحبوحه جنگ و ازدحام تیر و تفنگ، خان فیروزکوهی هدف گلوله اعادی شد، فیروزکوهیان بی سردار و بزرگ منهزم و مغلوب شدند، دیگران نیز متابعت کردند و شکست در پیادگان مازندرانی در افتاد. میرزا محمدخان لاریجانی و نجف قلی خان نوری بعد از مجادله و مقاتله سخت مراجعت و جنگ و گریز کرده، و سپاه شروانیان بسیاری از این شیر اوژنان به قتل در آوردند. و سلیمان خان به منجیل اندر آمد و مرتضی قلی خان غلبه کرد.

و چون کارهای خطیر بر شهریاران خطیر روی دهد، در این اوقات جعفرخان [زند] نیز استحضاری از این فتنه یافته با سپاهی موفور از فارس عزیمت عراق کرد: بلی دزد بازار آشفته خواهد

و نواب علی قلی خان حاکم اصفهان تاب مقاومت و ثبات با سپاه فارس و الوارو اهالی لار و اعراب و احزاب جعفرخان زند در خود نیافته [۹۲] از اصفهان به کاشان عنان برتافته، شرح حال به خاقان گیتی ستان دریادل بلند نظر قوی همت معروض داشته و چاره کار خود را استدعا کرد.

چون خبر شکست لشکر مازندران از جانب گیلان و استقلال مرتضی قلی خان قاجار که امیری بود نجیب الطرفین و مطبوع قوبینلو و دولو به حضرت آقا محمد شاه معروض افتاد در اندیشه فرو شد.

مقارن این حال خبر حرکت خان زند با سپاهی بی شمار و تصرف عراق و قصد ری معروض آمد؛ و عاقل دیده‌ور داند که وقوع این دو امر صعب در وقتی واحد چگونه مایه اختلال خیال است و به جز سلطان مؤید ظل الله قوی دل احدی تاب ثبات و امید نجات در این گونه سوانح نخواهد داشت، دولتخواهان آن شاه شاهان پریشان خاطر شده به تزلزل در آمدند و اظهار خیرخواهی و اضطراب بی حساب کردند. پادشاه و الاجاه صوادر این نوادر را چون هیوب ریاح بر شیلان و البرز می فرمود و اصلاً تشویش خاطر و تفرقه حواس نیافت.



در ذکر ماموریت  
 جعفر قلی خان سپهبد به گیلان و  
 نواب فتحعلی خان قاجار نایب السلطنه به فرضه بحر خزر و  
 عزیمت خاقان گیتی ستان حضرت آقا محمد خان  
 با سیصد سوار به جانب عراق و  
 عزم معارضه با سی هزار سوار جعفر خان زند و  
 فرار جعفر خان و تصرف شهر یار قاجار  
 عراق و اصفهان را

حضرت ظل اللهی آقا محمد شاه از روی حزم و ثبات از این تفرقه خاطر جمع کرده به فضل الهی ملتجی گردیده نخست برادر نامور جعفر قلی خان را با سپاه استراباد و مازندران و بسطام به مدافعه مرتضی قلی خان و تسخیر گیلان مأمور فرمود، و نواب برادرزاده آزاده نایب السلطنه فتح علی خان قاجار را به محافظت و محارست فرضه و معبر گیلان و رهگذر بحر خزر روانه کرد، و از آن پس مصطفی قلی خان برادر امی مرتضی قلی خان را که امیری با تدبیر و دلیری صاحب شمشیر بود از راه حزم میل کشیده و خود با سیصد (۳۰۰) سوار جرّار به مقابله سی هزار (۳۰۰۰۰) کس از الوار روانه جانب عراق و مقابله جعفر خان زند گردید:

بیت

شاه آن است که به سیصد مرد چاره سی هزار دشمن کرد  
 و در آن جنبش از برق و باد سبق گرفت، و چون به یک منزلی اصفهان رسید از  
 اطراف و اکناف سواران بدان حضرت پیوستند، و همانا عدد ملازمین رکاب به هزار  
 (۱۰۰۰) پیوست. و چون جعفر خان از قرب جوار سپه شکن قاجار اطلاع و  
 استحضار یافت پای مصابرتش از پیش بدر رفته و دست مشاجرتش از کار افتاده،  
 مانند برق راه فارس گرفته خود را به شیراز رسانید و قدری خاطرش بیارامید و بس  
 نیکو گفته اند:

نظم

شجاعت هدیه ای باشد خدائی یلان را در دماغ و دل مستر